

پادگفتمان‌های امنیتی در جمهوری اسلامی ایران (۷۸-۱۳۷۶)

دکتر محمدرضا تاجیک^۱

از دیرباز در طراحی یک «جامعه و نظام امن»^۲ دو رویکرد کاملاً متمایز، نظریه‌پردازان و راهبردهای امنیتی را به خود مشغول داشته است: (۱) رویکرد سخت افزارانه و (۲) رویکرد نرم‌افزارانه. رویکردی که به دور جامعه دیواری شیشه‌یی به بلندای دیوار چین کشیده و رویکرد دیگری که این دیواره را منعطف طراحی کرده است. رویکردی که از رهگذر انسداد و انقیاد اذهان و ابدان انسان‌ها تأمین و تحفظ جامعه را می‌جوید و رویکردی که با پذیرش پراکندگی و کثرت آدمیان، در پی درانداختن انتظام و وحدتی پویا، آرامش بخش و پایاست. آموزه‌یی که امنیت جامعه را در گرو کاریکاتوریزه کردن آن (تقویت یک مؤلفه‌ی قدرت) تصویر می‌کند و رهیافتی که از منظری چند سویه نگر^۳، امنیت و ثبات یک نظام را در کارکردگرایی و سازواری تمامی مولفه‌های قدرت، جست و جو می‌کند. نگرشی که امنیت را «در» مردم و نه «بر» آنان طراحی می‌کند. درکی از امنیت که به تعبیر بوث^۴ همواره با مشکلات قوم‌مداری^۵ رئالیسم نظری، بنیادگرایی ایدئولوژیکی و تقلیل‌گرایی مواجه است^(۱) و درکی که حصارهای تنگ و باریک تمایلات فوق‌افرو می‌ریزد و درجه‌یی فراسوی این عوامل برای تبیین و تحلیل پدیده‌های امنیتی می‌گشاید. نظام اندیشگی که امنیت را در تقابلی تشنج‌زا

۱. محمدرضا تاجیک، مشاور رئیس جمهوری و استاد دانشگاه شهید بهشتی است.

2. Secure Society.

3. Holestic.

4. Booth.

5. Ethnocentrism.

(دو انگاری متضاد) با توسعه مطرح می‌کند و آموزه‌ی متفاوتی که امنیت را همراه توسعه و این دو را همنشین جامعه‌ی مدنی می‌سازد. در نهایت گفتمانی که قدرت را در چهره‌ی متمرکز انشا می‌کند که عملکردی از بالا به پایین دارد و گفتمانی که قدرت را پخش (در همه جا و در همه چیز) که از پایین به بالا عمل می‌کند، به تصویر می‌کشد.

در وقفه میان این دو رویکرد، خرده‌گفتمان‌های گونه‌گون و رهیافت‌های نظری مختلف در این عرصه شکل گرفته‌اند که در بستر هر دال (مفهوم)، «امنیت» به مدلول‌های (مصادق) متفاوتی رجوع می‌دهد. پاره‌ی از این گفتمان‌ها بر ثقل و سیاقی گوه‌رگرایانه مزین بوده و ذات و گوه‌ری حقیقی و پایدار و نیز نوعی تعین و تکرار برای مفاهیم بنیادین امنیت قایل هستند. برخی دیگر، این مفاهیم را «صناعتی اجتماعی» و یا حاصل «قراردادی اجتماعی» فرض کرده که جدایی و فراقشان از زمینه و بستر اجتماعی، از ریخت‌افتادگی و تخریب معنایی آنان را موجب می‌شود و عده‌ی دیگر خارج از متن گفتمانی، واقعیتی را نمی‌شناسد و جز «گفتمان» نیز خالق و آفریننده‌ی را بر نمی‌تابند. از منظری کاملاً متفاوت، اندیشمندان مکتب و اساسی^۱ به شالوده‌شکنی منطق دوانگاری متضاد و کلام محور^۲ پرداخته و رابطه‌ی خارجی و تشنج‌زای بین «امنیت» و «تهدید» را فرو ریخته و این دو را در رابطه‌ی تنگاتنگ و درونی با هم مورد مطالعه و تدقیق قرار دادند. نظریه پردازان پسامدرن نیز در پراکندگی، کثرت نسبیت، فقدان مرکزیت، فقدان دولت و ... به دنبال یافتن و ابتدای «انتظام» و «جامعه‌ی امن» روان شدند و پس‌اساخت‌گرایان معتقد شدند که در دوران معاصر، بازی تکرار و تفاوت جای بازی همانی و بازنمایی را گرفته است. در واقع، تفاوت و تکرار، شاخصه‌های حرکت به سوی اندیشه‌ی هستند که بازنمایی نمی‌کند و از بیخ و بن افقی است. از بیخ و بن افقی به شکل ناسازه‌گون، نه به نظم همانی (یعنی همه چیز در یک سطح)، بل به بی‌ثباتی تفاوت‌ها می‌انجامد. پس، از بیخ و بن افقی بودن، شبه‌نظمی است برای تفاوت از بیخ و بن، تفاوتی که

1. Deconstruction.

2. Logocentrism.

مبنای مقایسه را مسأله ساز می‌کند. باز، محور افقی متضمن سفت و سخت کردن مرز بین هویت‌ها نیست. بلکه برعکس به نفوذپذیری همه‌ی مرزها و موانع منجر می‌شود.

بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ و هژمونیک شدن گفتمان خاتمی، مفاهیم و نگرش‌های نوین و متفاوتی شکل گرفت و افقی جدید در مباحث نظری و عملی گشوده شد. در بستر گفتمان تازه تولد یافته‌ی خاتمی، "دال‌های شناور"، قرار و ثابتی شایسته یافتند و هم‌نشین مدلول‌های بایسته‌ی خود شدند. در نگرش او تقابل اصلی میان "میکروپلتیک میل‌ها"^۱ و "میکروفیزیک قدرت"^۲ با ماکروفیزیک قدرت^۳ بود. بنابراین شکل بروز دسته جمعی و تظاهراتی جنبش دوم خرداد، حالت کارناوالی داشت و شکل مستمر آن به صورت سازمان دادن "مقاومت‌های پراکنده"، تبدیل "تهدیدها" به "فرصت‌ها"، انفعال مخالفین رادیکال و تبدیل "اپوزسیون محافظه کار" به "پوزسیون" خود رانشان داد.

خاتمی پایه‌گذار گفتمان جدید امنیتی شد و فضایی را ساخت که میادین فراخ آن نه فقط سخنان خودش، بلکه سخنان بی‌نهایت مخالف بعدی جای گرفتند. رژیم حاکم بر این سخن‌گویی را می‌توان با رژیم‌های دموکراتیکی مقایسه کرد که نه فقط موافقین، بلکه مخالفین را نیز در خود جای می‌دهد. ویژگی یک پایه‌گذار گفتمانی در این است که فقط مؤلف گفتمان خود نیست، بلکه چیزی بیشتر، یعنی امکان‌ها و قاعده‌های پیدایش متن‌های دیگر را خلق کرده است. خاتمی به چیزی غیر از سخن خود امکان‌ها و وجود آمدن داد، چیزی که با وجود این، متعلق است به آنچه او پایه گذارد.

خاتمی، از منظری همه‌سویگر امنیت را "نگاه‌بانی از جامعه در برابر آفت‌ها و آسیب‌ها و جلوگیری از تبدیل این آفت‌ها و آسیب‌ها به تهدید و نیز مقابله با تهدیدهای

۱. گرایش‌های ریز و خرد جامعه (در بحث‌های فوکو)

۲. در قدرت تنها از معنای کلان آن استفاده نمی‌شود بلکه در یک کلام یا تفسیر هم قدرت وجود دارد.

۳. قدرت به معنای کلان.

موجود^(۲) تعریف کرده و بابه رسمیت شناختن تکثر و واگرایی‌ها در عرصه‌ی جامعه، در اندیشه‌ی یافتن انتظامی (عوامل مشترکی هم‌چون: زبان مشترک، حافظه‌ی مشترک تاریخی، اهداف مشترک) برای پیوند "این مجموعه‌ی متنوع و متکثر"^(۳) است. خاتمی، در تقریر و انشای گفتمان امنیتی خود، گامی فراتر نهاده و بر "انعطاف‌پذیری" عامل و یا عوامل وفاق اجتماعی - ملی تأکید ورزیده^(۴) و ممانعت از تحولات و پرسش‌های زمانه را ناسازگار با سنت آفرینش می‌دانند.

۲

تمهیدهای نظری

به نظر می‌رسد هرگونه ورودی به عرصه‌ی مسایل فوق در مقدمه محتاج تمهیدهایی نظری (اگرچه کلی و گذرا) است، لذا اجازه بدهید بحث خود را با ارایه‌ی چارچوب نظری زیر آغاز کنیم:

۱) تاریخ، روایتی مستمر و بلاانقطاع از تولد و حیات بی‌مات یک قدرت مطلقه‌ی پایدار نیست. هر قدرتی با مقاومت قرین است. به بیان دیگر، هر قدرتی اپوزسیون ساز است.^(۵) وجود همین مقاومت است که از انسداد کامل قدرت جلوگیری می‌کند. مآلاً نمی‌توان به تأمین و تحفظی مطلق و پایدار اندیشید. هر نوع امنیتی نسبی است. رویکردهای تمامیت‌نگر ارمغانی جز ناامنی و بحران به همراه نداشته‌اند. "امنیت مطلق"، افسانه‌ی^۱ است که جز در بستر گفتمان‌های هیمنه و مرکزیت طلب، امکان نشست و حک نیافته است. افزون این که امنیت بیش از آن که واقعیتی بیرونی باشد، ماهیتی ذهنی و گفتمانی دارد. مفهوم "امنیت" صرفاً در یک رابطه‌ی همنشینی و یا جانشینی با مفاهیم دیگر هم‌چون: "قدرت"، "منافع"، "اهداف"، "مصالح"، "تهدیداها" و ... که همگی مفاهیمی مبهم، توسعه نیافته^(۶) و

1. Myth.

سیالند، مصداق و یا مصداق‌های خود را می‌یابد. به دیگر سخن، نمی‌توان "موضوع له" واحد و شفاف و جوهری حقیقی و لایتغیر برای مفهوم امنیت فرض کرد. میان "موضوع له" و "واژه‌ی امنیت" و "مستعمل فیه" آن نه به نحو تضمن و نه به نحو التزام، هیچ رابطه‌ی وجود ندارد.^(۷) با چنین رویکردی نمی‌توان در عرصه‌ی "امنیت" به فرا-روایت، فرا-گفتمان و فرا-تئوری اندیشید. امور واقع^۱ امنیتی نظیر هر داده‌ی تجربی دیگر اساساً پیچیده در تئوری‌ها^۲ هستند. اما آن‌گونه که امره لاکاتوش^۳ بیان می‌دارد: تعهد کورکورانه به یک تئوری، نه یک فضیلت بلکه یک گناه روشنفکری است. فایرabend^۴ نیز در کتاب "ضد روش" خود معتقد است که پدیده‌های اجتماعی-انسانی پیچیده‌تر از آن هستند که بتوان از منظر یک تئوری و روش واحد به تحلیل و تبیین آنان نشست.^(۸) از منظری متفاوت اما با درونمایه‌ی مشابه، مفاهیم اجتماعی و فرهنگی را به علت محتوی و غنای فراوان نمی‌توان مظرورف یک ظرف مشخص و ثابت قرار داد. تئوری‌ها اساساً کارکردی تقلیل/تخفیف‌گرا دارند. نخست پدیده‌ها را در چارچوب تنگ نظری خود محصور کرده و سپس از زاویه‌ی خاص و با پیشا فرض‌ها و پیشا تجربه‌های مشخص به تدقیق و تحلیل آنها می‌نشینند و در نهایت بر یافته‌های خود جامه‌ی تعمیم می‌پوشانند و بر پیشانی آنان مهر جهان‌شمولی و مصرف عمومی می‌زنند. به بیان دیگر، ما در عصر بحران کلان روش‌ها زیست می‌کنیم. بحرانی که تیم دانت^۵ وجه مشخصه‌ی اصلی آن را چنین بیان می‌نماید: "میل رسیدن به یک نظام متحد دانش و نظریه‌ی واحد در علوم اجتماعی توسط اغلب افراد منتفی دانسته شده است و تلاش مدرنیستی برای حفظ محتوا و روش تولید دانش به سود یک تلاش پسا مدرن برای یافتن راه‌های دانستن که این‌جا و آن‌جا به کار آیند، کنار گذاشته شده است."^(۹) به ویژه در دو دهه‌ی گذشته عده‌ی از اندیشمندان بر این باور شده‌اند که در زمینه‌ی علوم (اعم از تجربی و انسانی)

1. Facts.

2. Theory Laden.

3. Imre Lakatos.

4. Feyerabend.

5. Tim Dant.

اساساً نمی‌توان به فرا- تئوری^۱ اندیشید. (۱۰) تئوری‌های بزرگ و فراگیر، وهم و اسطوره‌یی بیش نیستند و جز تحدید و تحریف معانی و مفاهیم، درآمد دیگری به ارمغان نمی‌آورند.

(۲) از منظری زبان‌شناسانه و با بهره‌جستن از نظریه‌های سوسور^۲ - پدر زبان‌شناسی جدید-، می‌توان گفت که دال "امنیت" به مدلول خاص و ثابتی رجوع نمی‌دهد. به بیان دیگر هیچ رابطه‌ی ذاتی، ماهوی و پایداری بین دال و مدلول امنیتی وجود ندارد، بلکه هر نوع رابطه‌ی متصوره‌ی میان این دو، رابطه‌ی قراردادی است و مفهوم امنیت، مصداق (یا بهتر بگوییم مصداق‌های) خود را در بستر گفتمان‌های^۳ گوناگون می‌جوید. گفتمان‌ها نیز خود حاصل مفصل‌بندی^۴ هویت‌های زبانی متمایز و سیال (و یا آنچه وینگستاین آن را "بازی‌های زبانی"^۵ می‌خواند) هستند. لذا مجموعه‌یی به نام گفتمان، خود نیز مستمراً مشمول و موضوع عدم ثبات و صیوروت (از حالتی به حالت دیگر درآمدن) شکلی و ماهوی است.

با نگرشی متفاوت، مفاهیمی نظیر مفهوم امنیت به گفته‌ی ریچارد لیتل^۶ همواره حاوی و دربرگیرنده‌ی عنصری ایدئولوژیک بوده که شواهد و دلایل تجربی را که می‌توانند به مثابه‌ی ابزاری کارا برای حل مناقشات و ستیزش‌ها در خدمت گرفته شوند، غیر مربوط جلوه می‌دهند. نقل ایدئولوژیکی گفتمان‌های امنیتی، فضای پیچیده‌یی مرکب از آمیزه‌ها و انگیزه‌های ارزشی، قدسی، اتوپایی و اسطوره‌یی ایجاد نموده و بر ابهام و چندچهرگی این مفهوم افزوده است. برخی اندیشمندان نیز بر این باورند که ایدئولوژی‌ها معمولاً جوهرگرا^۷، تقلیل‌گرا^۸، حقیقت‌محور^۹، جهان‌شمول^{۱۰} و انسداد طلب و انقیاد طلب هستند و این وجوه و شاخصه‌های خود را بر مفهوم امنیت (آنگاه که از ورای ایدئولوژی به آن نگریسته می‌شود) نیز تحمیل می‌کنند.

1. Meta- Theory.

4. articulation.

7. Essentialism.

10. Universalism.

2. Saussure.

5. Language games.

8. Reductionism.

3. Discourse.

6. Richard Little.

9. Truth regime.

علت دیگر ابهام در مفهوم امنیت، به تعبیر بوزان^۱ در این واقعیت نهفته است که با وجود این که واژه‌ی امنیت کاربردی وسیع داشته و به مثابه‌ی یک مفهوم مرکزی و کلیدی توسط عوامل عملیاتی - اجرایی از یکسو و دانشگاهی‌ها از جانب دیگر پذیرفته شده است، اما ادبیات فراهم آمده در این خصوص بسیار غیر متوازن است. ادبیات گسترده‌یی صرفاً از منظر تجربی به مباحثه درباره‌ی مشکلات و مسایل امنیتی معاصر پرداخته و حجم زیادی از این ادبیات نیز ناشی از حوزه‌ی مطالعاتی به نام "مطالعات راهبردی"^۲ است که به امنیت، اعتبار و ثقلی مرکزی و محوری می‌دهند. سیاست‌های خارجی، نظامی و اقتصادی دولت‌ها، تقاطع این سیاست‌ها در عرصه‌ی تغییرات، اختلاف‌ها، ستیزش‌ها و ساختار عمومی روابطی که یک چنین فرآیندی خلق می‌کند، تماماً با بیان و گرایش امنیت ملی و بین‌المللی مورد تحلیل واقع گردیده‌اند. لذا مفهوم امنیت به ندرت به واژه‌های دیگری غیر از منافع سیاستمداران‌هی بازیگران یا گروه‌های خاص دلالت می‌دهد و مباحث، عمدتاً به گونه‌یی غلیظ بر تأکید نظامی، استوار هستند.

افزون بر این می‌توان به علل و عوامل دیگری که در ایجاد پیچیدگی، ابهام و ترسیم چهره‌ی معماگونه^۳ (به تعبیر هرتز^۴) و مبتنی بر برهانی چند جدلی امنیت، نقش مؤثری ایفا کرده‌اند، اشاره کرد. برای نمونه: نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲-۱. نارسایی و جدال برانگیزی ماهوی سایر مفاهیم وابسته به امنیت: ترسیم و

1. Buzan.

2. Strategic studies.

3. dilemma.

"معما" بنا به تعریف به وضعیت و شرایطی پیچیده‌تر و بحرانی‌تر از وضعیت مشکل و نامطلوب اطلاق می‌گردد. یک معما فی‌الواقع آن‌گاه رخ می‌کند که آدمی با شرایطی که در برگرفته‌ی دو یا بیش از دو بدیلی که تصمیم‌گیری می‌بایست بر اساس آنها صورت پذیرد، مواجه می‌شود. به بیان دیگر، یک معما شرایطی است که ضرورت انتخاب بین بدیل‌های مساوی و نیز بدیل‌هایی که به یک میزان غیر مطلوب هستند را ایجاد کرده و لذا هیچ‌گاه راه حلی کاملاً رضایت بخش و مطمئن برای آن متصور نیست.

4. Hertz.

تصویر هرگونه گفتمان امنیتی خارج از مدار و حریم مفاهیمی هم‌چون: قدرت، منافع، اهداف، مصالح، ارزش‌ها، تهدیدها و ... اگر نه غیرممکن، بی‌تردید مشکل می‌نماید. در صورت قبول چنین اصلی، چگونه می‌توان فهم، مفهوم و تحلیل واحد و مشخص از امنیت حاصل نمود، در شرایطی که تمامی این مفاهیم خود بر ماهیت و شکلی دگرگون شونده و متلون اصرار ورزیده و بر مصداق‌های گوناگونی دلالت می‌کنند؟ احتمالاً به علت همین سیالیت و چند لایه بودن مفاهیم انسانی، اجتماعی و امنیتی است که تحلیل و تعلیل شفاف در این وادی غیر ممکن می‌نماید و همواره طریقی برای گردگویی^۱ گشوده باقی می‌ماند.

1. Truism.

از جانب دیگر، در وادی مسایل امنیتی نمی‌توان هم‌چون بهنیه علم، معتقد به «پیوستگی و تداوم سیر علمی» شد (نظریه‌ی کوهن) و صحنه‌ی فعالیت امنیتی را هم‌چون مرغزاری ساکت و آرام تصویر کرد که در آن تحلیلگر فعالیت روزانه‌ی خود را با تلاش برای تبیین گزارش‌های مأخوذ از مشاهده، مطابق قواعدی که نظریه‌ی مستقر و مقبول مجاز شمرده، به انجام می‌رساند. در چنین عرصه‌ی نمی‌توان به سادگی از رهگذر نقادی به حذف فرضیه‌های رقیب پرداخت (نظریه‌ی لاکاتوش) و در سهولت و شفافیت نمی‌توان به تعریف و تحدید متدلوزی‌های جاری و ساری در آن پرداخت، چرا که به تجویز فیرابند «در متدلوزی هر چیز ی رواست».

ماهیت پیچیده، فضای کدر، ناکارکردگرایی فرا- رهیافت‌ها، هزینه‌ی خطای بالا و محدودیت زمانی در عرصه‌ی امنیت، زمینه ساز کنشی به نام گردگویی سیاسی و ارابه‌ی تخمین‌های متعارف می‌شود. سخن گرد بنا بر تعریف، عبارت و جمله ایست که صدقش صرفاً معلول ساختار نحوی (گرامری)، زبان و معنای لغات و واژه‌هایی است که در آن به کار رفته و بنابراین به کلی مستقل از واقعیت‌های خارجی و به بیان دیگر، فاقد مایه‌ی ازای خارجی است. در پاره‌ی موارد تشخیص این قبیل عبارات سهل و آسان محقق می‌شود، برای نمونه: مزار شریف یا سقوط می‌کند یا نمی‌کند و یا امریکا به عراق حمله می‌کند یا نمی‌کند. ولی در اغلب موارد تشخیص این قبیل دگرگونی‌ها به سهولت امکان پذیر نیست. ما تخمین می‌زنیم که احتمال سقوط مزار شریف بسیار کم است هر چند که نمی‌توان احتمال آن را به کلی منتفی دانست و یا ما پیش‌بینی می‌کنیم که مقاومت صدام بسیار غیر محتمل است اگر چه ممکن است واکنش و مقاومت جدی هم از خود نشان دهد. این تخمین‌ها در چه صورتی درست خواهند بود؟ اگر مزار شریف سقوط کند یا اگر سقوط نکند؟ اگر عراق مقاومت کند یا نکند؟ در هر دو صورت این اظهار نظر درست است زیرا صدق آن از ارتباطش با عالم خارج و دنیای واقع ناشی نمی‌شود. در هر دو صورت باید به هوش سرشار تحلیلگر و پیش‌بینی صادق او آفرین و دست مریزاد گفت و در هر دو صورت کسی را نمی‌توان به علت ارابه‌ی تحلیل نادرست و به کجراهه بردن تصمیم سازان مسؤول دانست.

گاهی اوقات نیز پوششی که شخص برای مخفی کردن گردگویی خویش به کار می‌برد از هر حیث کامل است و بنابراین کار تشخیص را به غایت دشوار می‌سازد. تخمین ما این است که اگر شرایط محیطی در حد کافی باشد و متغیرها و عوامل خاص و مشخصی در صحنه نقش بازی کنند و زمانه نیز به کام باشد مزار شریف سقوط نخواهد کرد و یا امریکا به عراق حمله نخواهد کرد اما روشن نیست که حد کفایت برای شرایط محیطی و زمانی چه میزان است؟ نقش و درجه‌ی تأثیر

←

۲-۲- عدم پایداری در مرز هویتی در تعریف خودی/ دیگری^۱ امنیتی: تعریف و تثبیت حریم امنیتی هر جامعه‌ی نخست نیازمند تعریفی از "خودی" و "دیگری" و ترسیم مرزهای هویتی بین این دو است. این که چه کسی دشمن و نامحرم و چه کسی دوست و محرم پنداشته می‌شود مقوله‌ی است که از دیرباز رهبران واحدهای ملی مختلف را به خود مشغول

→

این متغیرها و عوامل چقدر است؟ آیا واقعاً این تویوتاهای اهدایی امارات به طالبان بودند که موجب سقوط مزار شریف شدند؟ آیا راهبرد شایسته و کارآیی پاکستان و حمایت پنهان امریکا، راه را برای تسلط طالبان هموار کرد؟ آیا جنگ افغانستان جنگ روحیه بود و گروهی که از عصبیت و روحیه برتری برخوردار بود نتوانست هزمونیک بشود؟ آیا قدم مبارک "کوفی عنان" دبیرکل سازمان ملل موجب عدم بروز جنگ در خلیج فارس شد؟ آیا عقب نشینی تاکتیکی صدام نقش اصلی را در این عرصه بازی کرد؟ آیا افکار عمومی مردم امریکا تأثیری بازدارنده بر جای گذاشت؟ آیا ترکیبی گونه‌گون از این عوامل موثر بوده‌اند؟ و آیا...؟ همه‌ی آنچه که این اظهار نظرها به شونده منتقل می‌کند این است که سقوط مزار شریف وقتی محتمل است که سقوط واقع شود و یا حمله‌ی امریکا به عراق وقتی متصور است که حمله انجام شود و بالعکس.

آنچه که در همه‌ی انواع گردگویی مشنرک است این است که به هیچ روی نمی‌توان آنها را ابطال کرد و البته این مهم نیز به برکت استفاده از عبارات‌های چند پهلو و کلمات ابهام‌آمیز حاصل شده است. به این ترتیب در عالم خارج هر اتفاقی که بیفتد هیچ‌یک از این قبیل جملات و اظهار نظرها ابطال نخواهد گردید. پوپر گزاره‌هایی نظیر فوق را که صرفاً به دلیل ساختار گرامری و وجود کلمات و عبارات و واژه‌های چند پهلو، همواره (مستقل از عالم خارج) صادقند، گزاره‌های غیرعلمی می‌نامد. یعنی گزاره‌هایی که ابطال پذیر نیستند. نظریه‌ی پوپر مبتنی بر عدم تقارنی است که بین راستی آزمایی Verification و ابطال Falsification قضایا و گزاره‌های کلی وجود دارد. وی بر این اعتقاد است که قضایای کلی را نمی‌توان محقق کرد اما می‌توان آنها را ابطال نمود. ما هر قدر سبب و یا سایر اجسام سقوط کننده به زمین را شماره کنیم باز هم نمی‌توانیم به طور قطع و یقین به صدق نظریه‌ی جاذبه‌ی نیوتن اطمینان حاصل کنیم. اما یک مورد خلاف (یعنی ماده‌ی بی‌جرای که جاذبه بر آن بی‌اثر باشد) برای رد نظریه‌ی جاذبه‌ی نیوتن کافی خواهد بود؛ به بیان دیگر، تنها آن دسته از نظریه‌هایی که از محک ابطال - یعنی مواجهه با بینه‌های خلاف و متناقض - به سلامت جسته‌اند به عنوان نظریه‌هایی که موقتاً صدقشان پذیرفته شده در نظر گرفته می‌شوند و البته این نیز تنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که بینه‌ی خلافی اکتشاف نشود. حال آن که گزاره‌هایی نظیر "نخمنین ما این است که مزار شریف به زودی سقوط می‌کند. هرچند که این احتمال وجود دارد که چنین نشده علمی نیست زیرا هیچ راهی برای ابطال آن وجود ندارد. در عالم خارج چه اتفاقی باید رخ دهد تا سبب ابطال این گزاره گردد؟ سقوط مزار شریف یا عدم سقوط آن؟ هرکدام که تحقق پذیرد گزاره‌ی فوق صادق خواهد بود.

از نظر پوپر، گردگویی همچون طالع بینی (نتیجیم) نمی‌تواند معما و لغزی را ارایه دهد. چنانچه پیش‌گویی یک منجم درباری سرنوشت فرد و جامعه‌ی نادرست از کار درآید، طناب تقصیر به گردن اطلاعات غلط انداخته می‌شود. عدم توفیق در طالع بینی هیچ‌گاه محرکی برای تغییر تئوری تنجیم نمی‌شود. در طالع بینی، هیچ‌گاه عدم موفقیت در پیش‌گویی درست، معمایی که نیاز به حل گردد، داشته باشد، به شمار آورده نمی‌شود. به دیگر سخن، عدم موفقیت هیچ‌گاه منجم را به اندیشه‌ی اصلاح و تدقیق نظریه‌ی نجومی خویش نمی‌اندازد. گردگو هم در تار و پود نینده‌های خود گرفتار آمده و در گرداب بافته‌های خود همواره در حال تجزیه‌ی حرکت از صفر به صفر است و ماورای آن تجربه‌ی بی‌ارایی نمی‌شناسد.

1. Same/other.

داشته است. ابتدا و انکای ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌ها برآنچه دریدا^۱ آن را منطق مبتنی بر "دوانگاری متضاد"^۲ و یا "کلام محوری" و یا "متافیزیک حضور"^۳ می‌نامد نیز خود نشانه‌ی گویایی براین مشغله‌ی کهن آدمیان است. با این وجود، تاریخ گواه صادقی بر این واقعیت است که مرزهای بین دوست و دشمن همواره لرزان، شکننده و کدر^۴ بوده و چه بسیار دشمنانی که در جرگه‌ی دوستان درآمده و دوستانی که جامه‌ی غیر (دشمن) برتن کرده‌اند. لذا در عرصه‌ی امنیت، چیزی به نام دوست و دشمن همیشگی وجود ندارد و تنها علایق (با قرائت‌های گوناگون) ابدی هستند.^(۱۱) در صحنه‌ی چالش‌های امنیتی همواره "نوش" و "نیش" یا "هویج" و "چماق" قرین و همراه است و بی‌تردید کسی که قصد درهم ریختن کندو را دارد، نمی‌تواند از نیش زنبورها غافل باشد.^(۱۲) چنین سیلان و تلاطمی در مرزهای هویتی، حریم و بستر امنیتی را از انسداد^۵ و شفافیت کامل بازداشته و ماهیتی غیرسترون و متلون به آن بخشیده است.^۶

۳-۲- ذهنی بودن^۷ امنیت: امنیت اساساً مقوله‌ی ذهنی است. تعریف امنیت و ترسیم عرصه و دامنه‌ی آن از یک سو پیوندی مستقیم و سترگ با ذهنیت و درک^۸ نخبگان و مردم یک جامعه از آسیب‌پذیری^۹ و تهدید^{۱۰} داشته و از طرف دیگر، متأثر از پیش‌فرض‌ها^{۱۱} و پیش‌تجربه‌های^{۱۲} آنان در مقوله‌هایی هم‌چون منافع ملی، ارزش‌های ملی، مصالح ملی، قدرت ملی و ... است. ذهنی بودن امنیت را می‌توان ناشی از چهار امر فرض کرد:

- | | | |
|--|-----------------------|-----------------------------|
| 1. Derrida. | 2. binary opposition. | 3. Metaphysics of Presence. |
| 4. blur. | 5. Closure. | |
| ۶. تعریف و باز تعریف رابطه‌ی ایران و امریکا قبل و بعد از انقلاب اسلامی و هم‌چنین درک و تصویر متقابل بلوک‌های غرب و شرق قبل و بعد از فروپاشی جهان کمونیسم گواه معاصر بر این منطق هستند. | | |
| 7. Subjectivity. | 8. Perception. | 9. Vulnerability. |
| 10. Threat. | 11. Presupposition. | 12. a-piriri. |

الف: میزان اعتباری^۱ که نخبگان و تصمیم‌گیرندگان یک کشور برای نیروهای تهدیدکننده قایل می‌شوند.

ب: میزان ارتباطی^۲ که آنان می‌توانند با عامل و یا عوامل تهدیدزا برقرار نمایند.

ج: میزان توانایی^۳ (محدودیت و مقدورات) خودی در مقابله با دیگری (تهدید).

د: میزان و درجه‌ی اعتبار، فوریت، اولویت، مرکزیت ارزش‌ها و منافع مورد تهدید.

البته این به معنای آن نیست که امنیت مقوله‌یی کاملاً ذهنی است و عناصر عینی و واقعی راهی به حریم آن ندارند. بی‌تردید، در پس این سیمای ذهنی، چهره‌یی واقعی و عینی نهفته که ریشه درعناصر و عواملی نظیر: الف) درجه و میزان دشمنی و خصومت یک ملت نسبت به ملت دیگر؛ ب) درجه و میزان اعتماد بین دو ملت؛ ج) کمیت و کیفیت تسلیحاتی و سایر مؤلفه‌های قدرت خودی و دیگری دارد.

۲-۴. ماهیت متغیر محیط امنیتی: گفتمان‌های امنیتی در متن هر جامعه‌یی که شکل بگیرند کاملاً متأثر از داده‌هایی هستند که محیط داخلی و خارجی به سیستم تحمیل می‌کند. از آنجا که متغیرهای محیطی خود بر طبیعتی دگرگون شونده استوارند و قاعده مندی خاص و ثابتی را در بازی قدرت بین خود پذیرا نیستند، تبعاً ورودی‌های به سیستم نیز در نقش‌ها، کارکردها و سیمای گوناگون چهره نموده و انطباق و همسویی ساختار کلی حاکم بر سیستم را طلب می‌کنند. از این منظر، امنیت اساساً پدیده‌یی عصری است و با بروز و ظهور متغیرهای بی‌بدیل و پیچیده‌تر شدن عناصر متشکله و مشخصه‌ی هر زمانه، باز تعریف شده و قرائتی جدید از مدلول‌های خود را طلب می‌کند.

بدیهی است محیط امنیتی هر جامعه‌یی تابع و برآیندی از تعامل و تقابل متغیرهای محیط داخلی (ساختار حکومتی، چگونگی توزیع و تمرکز قدرت، فرماسیون‌های اجتماعی، فعالیت‌های سیاسی، وضعیت ژئوتکنیکی و ژئواستراتژیکی، مؤلفه‌های قدرت، ایدئولوژی،

1. Credibility.

2. Communication.

3. Ability.

ارزش‌ها و مشارکت مردمی) و مقتضیات محیط خارجی (ساختار قدرت، نظم و یا بی‌نظمی جهانی، ایدئولوژی، فن‌آوری، مسابقه‌ی تسلیحاتی و ...) است.^۱ چنین محیطی (امنیتی)

۱. در توضیح عینی‌تر و بیشتر تغییرات محیطی و تأثیر آن بر «ترمینولوژی امنیت ملی» اجازه بدهید به سه مقطع تاریخی مشخص اشاره کنیم: نخست، سال‌های پس از جنگ جهانی دوم که از یک‌سو ابتکارهای چشمگیر در علم و فن‌آوری و از جمله ظهور ابزارهای هسته‌یی و ... از طرف دیگر کسب استقلال تقریباً صد کشور جدید (به اصطلاح جهان سوم)، محیط بین‌المللی را دست‌خوش تغییرات ژرف کرده و نیاز و ضرورت ارزیابی تعاریف فراگیرتری را از امنیت ایجاب می‌نماید. در توضیح گسترده‌ی ابعاد این دگرگونی‌ها، استنلی آل فالک می‌نویسد:

فاکتورهای نوین بسیاری که در فرآیند تحول یافتنی ساختار روابط بین‌المللی بعد از پایان جنگ جهانی دوم رخ نموده‌اند را می‌توان تحت سه عنوان کلی تقسیم بندی نمود: «ایدئولوژی»، «فن‌آوری» و «جمعیت». این سه فاکتور دارای پیوستگی و پیوند متقابل بوده و تأثیری ترکیبی بر روی امور جهانی دارند.

دومین مقطع تاریخی به دهه‌ی ۸۰ رجوع می‌دهد. در این مقطع قدرت کماکان به طور وسیع و فزاینده‌یی به مثابه‌ی وسیله‌ی ارتقای امنیت ملی به نقش خویش ادامه می‌دهد. تحولات در علم و فن‌آوری و راهبرد نظامی، مسابقه‌ی تسلیحاتی را به خصوص در زمینه‌ی هسته‌یی به سطوح جدید هدایت کرده و خطرات جنگ هسته‌یی را افزایش می‌دهند. سیستم‌های تسلیحاتی و فن‌آوری‌های نوین، مثل سیستم‌های ضدمهاواری لیزر و تسلیحات پرتو-ذره‌یی و موشک‌های کروژ دوربرد به طور قابل توجهی دست اندرکار تغییر انشای روابط نظامی فی‌مابین در ابرقدرت می‌شوند. مضافاً این که منبع بین‌المللی فن‌آوری‌های نظامی، پیشرفت‌ها و قابلیت‌های نظامی، خود عامل تشدیدکننده‌ی احتمال برخورد‌های نظامی می‌گردد. افزون بر این پیشرفت‌های نظامی مشکل آفرین، اعتراض‌های جدی بدیعی نیز نسبت به مشکلات اقتصادی و سیاسی جهانی چهره می‌نماید. بروز و ظهور مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی جدید، کمبود منابع، گسری‌های تجاری، قروض مالی، جمعیت بیش از حد و تهدیدها مطرح شده از جانب آب و هواهای طبیعی و هستی محیطی دست به دست هم داده تا مشکلات و مسایل غیرقابل پیش بینی را در این برهه ایجاد نمایند.

زیگنیو برژینسکی در کتاب در جست‌وجوی امنیت ملی *The Quest of National Security* برایین اعتقاد است که جهان معاصر به وسیله‌ی چهار انقلاب به هم مرتبط در حال تحول است: انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی، انقلاب اقتصادی و انقلاب نظامی که پی‌آمدهای این انقلاب‌ها هم اکنون در توزیع جهانی و روابط بین‌دو ابرقدرت و ثبات موازنه‌ی قوا بین آنها به طور مؤثری محسوس می‌باشد. از نظر وی مرکز ثقل انقلاب سیاسی، جذابیت آرمان‌های دموکراسی است، زیرا امروزه ایده‌ی حقوق بشر واژه‌ی خودمختاری و تصور یک «نظم سیاسی چند حزبی حقیقی» مبانی بی‌است که نمایانگر روح جهانی بشری است. بدون اغراق شواهدی در جهان وجود دارد مبنی بر این که ما در عصری زندگی می‌کنیم که حقوق بشر و آزادی‌های فردی به عنوان جزء لاینفک تاریخ معاصر درآمده است. تحولات سیاسی که در اروپای غربی، امریکای لاتین و حتی در جهان کمونیسم در حال وقوع است شمه‌ی آشکاری از این تحولات است. نیروی محرکه‌ی اصلی این انقلاب سیاسی به اعتقاد برژینسکی به سمت چندگانه‌گرایی اجتماعی *Social Pluralism* و آزادی بیان بیشتر و پذیرش و اجرای اصول ملحوظ در کنوانسیون‌های متعدد بین‌المللی از جمله منشور سازمان ملل متحد و موافقتنامه‌ی هلستینکی در حرکت است. این روند خارج از محدوده جغرافیایی بوده و جهان‌شمول می‌باشد و هم‌چنین از مفهوم لیبرالیسم (آزادی) قرن نوزدهم و مفهوم تساوی اوایل قرن بیستم فراتر می‌رود و آن بازتاب درکی وسیع‌تر از جامعه‌ی مدرنی است که باید به طرق گوناگون دارای چندگانه‌گرایی اجتماعی، خودمختاری اجتماعی و خودگردانی سیاسی باشد.

همواره حامل "تهدیدها" و "فرصت‌هایی"^۱ است که واحدهای ملی به میزان موقعیت و منزلتشان از آنان نصیبی می‌برند. در یک حصر عقلی برآیند تهدیدها و فرصت‌ها می‌تواند در سه شکل: الف) برآیند صفر، ب) برآیند با برتری تهدیدها، ج) برآیند با برتری فرصت‌ها، تصویر شود که هر یک نتایج و تاثیرات تعیین‌کننده‌ی بر تعریف، خط مشی، رهیافت و راهبرد امنیت ملی یک کشور دارند.

۲-۵- نامشخص و فراخ بودن عرصه، قلمرو و حریم امنیتی: مفهوم امنیت در سیر



فن‌آوری مخابرات راه دور، اقمار مصنوعی و رایانه چگونگی فعالیت جهان را نه تنها از حیث روابط فردی در جامعه‌ی مدرن به کلی دگرگون ساخته، بلکه افکار فردی تقریباً در کلیه‌ی زمینه‌ها تلاش بشری را به اوج خود رسانده است. از نظر برژینسکی، جهان در حال تقسیم بندی است و این تقسیم دیگر تنها بین کشورهای توسعه یافته و صنعتی نیست بلکه کشورهای جدیدی وجود دارند که اساساً توسعه نیافته‌اند و کشورهای نیز وجود دارند که صنعتی شده و تعداد کمی نیز به دوران (تکنوکرات) بعد از صنعتی شدن در حرکت هستند.

وی معتقد است به‌کارگیری کامل فن‌آوری مدرن رایانه‌ی، لازمه‌ی یک جهش عظیم به جلو است، زیرا سرعت پیشرفت رایانه به‌گونه‌ی است که برآورد شده است در طول ۱۰ تا ۲۰ سال آینده ظرفیت رایانه در حد مغز بشر خواهد بود و این برنامه به طور اساسی نحوه‌ی فعالیت جوامع را تغییر خواهد داد. "چندگانگی انقلاب سیاسی" و ابتکارهای وسیع در انقلاب اجتماعی، محرک یک انقلاب در ماهیت نظم اقتصادی جهانی بوده است در قلب این انقلاب اقتصادی، جهانی بودن فعالیت اقتصادی است. کشوری که توسعه را صرفاً در درون خود جست‌وجو کند در واقع خود را از جهان خارج مجزا و از منافع و نتایج پیشرفت‌های نسبی آن بی‌بهره می‌سازد و احتمالاً رفته رفته به کشوری تبدیل می‌شود که از خط پیشرفت اقتصادی باز می‌ماند. در دهه‌ی گذشته بالاترین میزان رشد اقتصادی را آن دسته از کشورهای داشته‌اند که عملاً نظم اقتصادی جهانی را تسخیر کرده‌اند و صادرات، علت رشد هشت کشور از پیشروان اقتصادی دهه‌ی گذشته است.

از نظر برژینسکی، کشورهای رهبری اقتصادی را در آینده از آن خود خواهند کرد که دارای چنان سیستم سیاسی و اجتماعی باشند که خلاقیت‌ها و نوآوری‌های فردی و جمعی را تشویق کرده و از چنان ظرفیتی برخوردار باشند که به آنان اجازه‌ی سازگاری و تطابق با شرایط متغیر اقتصادی را بدهد. نیل به این مهم خود مستلزم چندگانگی در قانون اساسی و آزادی ارتباطات اجتماعی و نیز انعطاف‌پذیری اقتصادی است. در دهه‌های آتی در صحنه‌ی رقابت‌های اقتصاد جهانی پیروزی از آن گروهی از کشورهاست که نه تنها قادر به پیش‌بینی تحولات هستند، بلکه بر محیطی چندگانه و سازنده پای می‌فشارند.

چهارمین انقلاب به اعتقاد برژینسکی در بستری نظامی به وقوع خواهد پیوست از نظر وی در تنازع و تقابل بین "دفاع" و "حمله" این حمله است که از سال ۱۹۱۷ به بعد اهمیتی افزون‌تر یافته، اگرچه در شرایط کنونی فن‌آوری مدرن پیام‌آور دوره‌ی نوینی با برتری و تفوق امور دفاعی گردیده است.

1. Opportunities.

تطور و توسعه خود در زمینه‌ها و عرصه‌های متنوع و متعددی مورد استفاده قرار گرفته است. سیاست‌پیشگان آن را بمثابه‌ی یک اصطلاح بیانی و تحریک‌کننده و استراتژیست‌های نظامی آن را به منظور توصیف و تبیین اهداف یک خط مشی و راهبرد نظامی به کار گرفته‌اند. از جانبی دیگر اندیشمندان علم الاجتماع به این مفهوم گاه از منظر یک مفهوم تحلیلی که عمدتاً به توانایی یک ملت در حمایت از ارزش‌های داخلی در مقابل تهدیدهای خارجی رجوع می‌دهد، نگرسته و گاه از ورای این مفهوم، حوزه‌ی مطالعاتی را مراد کرده‌اند که در برگیرنده‌ی تلاش‌هایی در جهت تحلیل، تبیین و توضیح حالت‌ها و وضعیت‌هایی است که در چارچوب آنان و با هدف افزایش و تقویت توانایی حمایت از کیان و تمامیت خویش، تصمیم‌ها و خط‌مشی‌های خود را طراحی می‌کند.

با رویکردهای متفاوت نیز عده‌یی از نظریه پردازان با بهره جستن از این مفهوم به "حفظ وضع موجود" دلالت داده و پاره‌یی دیگر آن را معادل "نفع ملی"، "قدرت نظامی" و "بقا" فرض کرده‌اند. ساخت‌گرایان، امنیت ملی را تابعی از استحکام و توانمندی اجرایی سازمان‌های حکومتی دانسته، غایت‌گرایان بر توانمندی سیستم‌ها برای حل موضوع‌های مبتلا و هم‌چنین بر اهداف و مبانی ارزشی حکومت تاکید ورزیده و کلاسیک‌ها امنیت را در عرصه‌ی سیاست داخلی به عنوان "ابزار رفتار سیاسی" تعریف نموده‌اند.

از منظری دیگر، بوزان در بیان و توضیح این مشکل می‌نویسد: امنیت تنها مفهومی نیست که از طریق آن می‌توان به درک مسأله‌ی امنیت رسید. به لحاظ سنتی اکثر مطالبی که به تحلیل و تعریف این مسأله پرداخته‌اند همواره روی مفاهیم قدرت و صلح متمرکز بوده‌اند و تا حدودی هنوز هم هستند (مکتب رئالیسم). در این نگرش قدرت نه تنها گویای الگوی بنیادی توانایی‌های موجود در نظام بین‌المللی است بلکه در عین حال انگیزه‌ی اصلی نقش آفرینان صحنه‌ی آن نیز هست. اما کسانی که به رویکرد مبتنی بر صلح، علاقه‌مند هستند (مکتب ایده‌آلیستی) استدلال می‌کنند که برداشت آنها منجر به ملاحظه‌ی جامع و کلی مسأله می‌شود.

۲-۶- افزون بر گستردگی و کدر بودن قلمرو و حریم امنیتی، باید اذعان کرد که عرصه‌ی

امنیت، عرصه‌ی بسیار پیچیده و حساسی است. پهنه‌ی این مفهوم، عرصه‌ی تصمیم‌سازی، کنش و واکنش‌های حرفه‌ی است. هر پدیده‌ی امنیتی با "تهدیدها" و فرصت‌هایی قرین است. در چنین بستری بازیگران همه در پی کسب "خیر" و دفع "ضرر" روانند. اما مقولات و موضوعات امنیتی اموری پیچیده و چند چهره‌اند و نمی‌توان برای آنها هویتی شفاف ترسیم کرد. در پهنه‌ی آنها نمی‌توان چندان به نتیجه و درآمد مشخص امید داشت. نمی‌توان به بازی بدون خطا و بدون هزینه اندیشید و نمی‌توان برای ایفای نقش خود به پیش بینی پذیری دقیق وقایع و اقدام‌ها دل خوش داشت.

۷-۲- نسبی بودن^۱ امنیت: امنیت مفهومی ماهیتاً نسبی است. لذا نمی‌توان یک تعریف مطلق از آن ارائه نمود. اندیشیدن درباره‌ی یک نظام امن (اجتماعی، سیاسی و امنیتی) زمانی می‌تواند جامه‌ی تحقق و عینیت به خود بپوشد که قابلیت‌ها، توانایی‌ها و اهداف تهدیدهای احتمالی در آن لحاظ گردند. از این منظر، هر نوع تحلیلی از امنیت، لزوماً تحلیلی برون‌گرا خواهد بود و بستگی مستقیم به تشخیص و ارزیابی پردازش و تحلیلگر از تهدیدهای بیرونی دارد. اما از جانبی دیگر این تحلیل باید ناظر بر ملاحظات و مناسبات درون نیز باشد، زیرا تهدیدهای بیرونی همواره ریشه در بستر آسیب‌پذیری‌های درونی دارند. با عنایت به چنین ویژگی‌یی است که طراحی هر گونه "نظام امن" نه تنها مستلزم شناخت ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل تهدیدها (داخلی - خارجی) می‌باشد، بلکه نیازمند سنجش درجه، ابعاد، گسترده‌ی ضعف‌ها و قوت‌ها و محدودیت‌ها و مقدرات خودی نیز هست.

۸-۲- رابرت ماندل از منظری دیگر یکی از عوامل مشکل‌زا در عرصه‌ی تحلیل‌های امنیتی را نگرستن به موضوع از دریچه‌های مفهومی جداگانه، یعنی بررسی امنیت ملی، صرفاً از لحاظ تعلق به اوضاع یک ملت واحد و یا یک منطقه‌ی واحد می‌داند. به اعتقاد او درحالی

1. Relativity.

که تمرکز روی یک ملت خاص، به وضوح برای سیاست‌گذاران مفید است، ولی میزان بالای وابستگی متقابل در جهان امروز، درک امنیت در چارچوب گسترده‌تر جهانی پیش از بررسی پویایی خاص امنیت ملی یک حوزه‌ی معین را ایجاب می‌کند.^(۱۳)

۳) چنانچه یک نظام را ترکیبی سازواره از "فرآیندها"، "کارکردها" ^۱ "نقش‌ها"، "ساختار"، "هنجارها و قواعد"، "محیط" و "بازیگران" ^(۱۴) تعریف نماییم، ضریب تداوم و ثبات آن به عواملی چند از جمله موارد زیر بستگی دارد: ۱) توانایی آن نظام در حفظ و تثبیت مرکز ثقل و یا عامل انسجام، ثبات و مشروعیت بخش خود (از رهگذر تولید و بازتولید مستمر قواعد ایستاری و ارزشی)؛ ۲) تعریف دقیق و عناصر (مؤلفه‌ها) سازنده و پردازنده‌ی خود در بستر رابطه‌ی متقابل، سازواره، منطقی و کارکردی نسبت به هم؛ ۳) ایجاد استعداد استفاده شوندگی (بهره‌وری) و یا قابلیت در دسترس بودن (قابلیت تخصیص قدرتمندانه‌ی ارزش‌ها ^(۱۵))؛ در سطح جامعه و حراست مقتدرانه از آنها در مقابل حوادث و تهدیدهای زمانه؛ ۴) مهندسی حریمی منعطف (ونه شکننده) و تقویت ظرفیت هضم، سمت دهی و یا تطابق با حوادث و متغیرهای محیطی؛ ۵) تقلیل و تخفیف استعداد "دگرسازی" و طرد و افزایش آستانه‌ی تحمل نظام؛ ۶) ترجیح "بازی با حاصل جمع جبری غیر صفر" در عرصه‌ی چالش‌های سیاسی و ۷) افزایش استعداد مهار "دال‌های شناور" در جامعه.

۴) امنیت ملی را می‌توان به اعتبار هر یک از اجزای تشکیل دهنده‌ی نظام (موارد فوق) و یا ترکیبی قراردادی از آنان تعریف کرد. تهدیدها نیز عمدتاً موضوع تعریف و باز تعریف هستند و نه موضوع شناخت. لذا همان‌گونه که به تعبیر وبری می‌توان تهدیدهای مبتنی بر کنش‌های عقلانی معطوف به هدف، ارزش، عاطفه و سنت داشت، همان‌گونه نیز می‌توان از تهدیدهای ناظر بر "ساختار"، "مؤلفه‌های مختلف قدرت"، "کنش‌گران سیاسی - اجتماعی"، "تمامیت ارضی" و ... سخن گفت. درجه‌ی فوریت و اولویت تهدیدها رابطه‌ی مستقیمی با درجه‌ی تهدید شوندگی کلیت و مرکزیت یک نظام دارد. بی‌تردید، بنا بر مقتضیات محیطی

۱. کارکرد در این نوشته به معنا و در ابعاد پارسونزی آن: حفظ الگو، نیل به هدف، انطباق و همبستگی درونی به کار می‌رود.

(فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک و...) حاکم بر یک "نظام صدقی"^۱ مسلط بر آن، مراکز ثقل^۲ در نظام‌های مختلف و حتی در یک نظام واحد در دوران‌های مختلف، امری طبیعی و بدیهی جلوه می‌کند.

۵) ما در حال ورود به دوران بی‌سابقه‌یی به لحاظ عدم امکان پیش‌بینی هستیم. اگرچه دوران کنونی به خصوص از لحاظ چند قطبی بودن هرج و مرج گونه‌اش، دارای شباهت‌های قابل ملاحظه‌یی با دوران پیشین است. اما در عرصه‌های گوناگونی نیز می‌توان به جست‌وجوی تمایزهای کاملاً محسوس این دوران پرداخت. به بیان رابرت ماندل اهم این تمایزها عبارتند از:

۱. اهمیت زیاد بازیگران سیاسی فراملی و فروملی.
 ۲. گسترش شبکه‌ی پیچیده‌ی وابستگی متقابل اقتصادی، همراه با گونه‌یی ستایش جهانی نسبت به اصول سرمایه‌داری و دموکراسی.
 ۳. افزایش فشارها بر محیط طبیعی و منابع کشورهای فقیر و غنی.
 ۴. انتشار فن‌آوری پیشرفته‌ی نظامی (شامل فن‌آوری سلاح‌های اتمی) بین کشورها.
- در جای دیگر ماندل از منظری امنیتی تفاوت بین دوران جنگ سرد و دوران بعد از جنگ سرد را چنین بیان می‌کند:

... در خلال جنگ سرد، ساختار نظام بین‌المللی در تعیین جنگ و علل جنگ، نقش مستقیم داشت، چون خصومت‌های دو قطبی در ماورای تقریباً همه‌ی مناقشات این دوره به چشم می‌خورد؛ در حالی که در دوران بعد از جنگ سرد، ساختار هرج و مرج گونه و بی‌نظم جهانی بیش‌تریک تسهیل‌کننده می‌باشد که اجازه می‌دهد تنش‌ها در ملی و فروملی به سرعت به کشمکش تبدیل گردند. نقش شخصیت رهبری، هویت قومی و محرومیت یا نابرابری نسبی، به عنوان تسریع‌کننده‌ی طغیان، به شدت افزایش یافته است... عملیات محدود و سریع که از موارد کشمکش‌های غیرسنتی عمومیت پیدا می‌کند. یکی از پی‌آمدهای گسترش اشکال جنگ در پایین‌ترین سطوح آن، این است که تفکیک دقیق بین جنگ و صلح به طور فزاینده‌یی مشکل شده

1. Regimes of truth.

2. modal points.

است: کشمکش‌های خشونت آمیز حتی بدون اعلان جنگ (با پس از خانم‌های ظاهری جنگ) رخ می‌دهد و آتش بس‌های طولانی به صلح شباهت پیدا می‌کنند. در واقع اصطلاحات جنگ و صلح دیگر معنای خود را تا حد زیادی از دست داده‌اند و چه بر مبنای فرهنگی و چه بر مبنای تاریخی عرفی، نمی‌توان طبقه‌بندی قابل قبول عمومی از آنها ارایه داد. طرف‌های درگیر، دیگر فقط دولت‌های ملی نیستند بلکه نیروهای فراملی و فراملی در صحنه‌ها نقش بیشتری دارند. بوث استدلال می‌نماید که فراگرد جنگ در حال تبدیل شدن به یک "پدیده‌ی فرهنگی" است تا یک پدیده‌ی سیاسی - نظامی، هم‌چنین، کشمکش‌هایی که دارای دو طرف مشخص هستند به تدریج نایاب می‌شوند. زیرا جنگ‌های داخلی به طور روزافزون با حضور خارجی‌ها صورت می‌گیرد و تنش‌های چند جانبه‌ی بین‌المللی که در انسجام و نفوذ روزافزون افکار عمومی جهان بر موضوعات امنیت نظامی منعکس شده است، به تشدید این تحولات کمک کرده است. (۱۶)

مانندل سپس نتیجه می‌گیرد که "ترکیب این وجوه اشتراک و افتراق، درها را به روی نظریه پردازی معنی دار و شناخت ویژگی‌های پایدار نظام جدید باز می‌کند؛ نظریه‌هایی که اعتبارشان تنها منوط به قیاس‌های تاریخی نبوده و درعین حال از گذشته نیز جدا نیستند. به این ترتیب ما به ساختن مفاهیم جدیدی از ایده‌ی امنیت ملی نیاز داریم نه به خاطر این که وارد عصر منحصر به فرد و غیر قابل پیش‌بینی تازه‌یی می‌شویم، بلکه بیشتر به این دلیل که ما در حال ورود به دورانی بسیار متفاوت از گذشته هستیم که تئوری‌های موجود نمی‌توانند از عهده‌ی تبیین تحولات آن برآیند. (۱۷)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳

اجازه بدهید با این تمهیدات نظری گام بعدی را با ارایه‌ی تصویری کلی از رویکردها و دکتترین مختلف امنیتی برداشته و راه را برای ورودی مناسب و تبیین جایگاه و منزلت گفتمان امنیتی خاتمی در پهنه‌ی این نظام اندیشگی گسترده هموار سازیم.

با پایان جنگ، جامعه‌ی ایرانی در آستانه‌ی دورانی بس متفاوت نسبت به گذشته قرار گرفته و "خودی" و "دیگری" امنیتش بر سیمایی جدید جلوه نمود. در فرآیند انقلاب، تمامی ایرانی‌ها، شاه، رژیم و حامیان خارجی‌اش را "دگر" خود تعریف کرده بودند و همگی "خودی"

تعریف می‌شدند. قرائت‌های مختلف و مواضع هویتی گونه‌گون مجالی برای بروز و ظهور نداشتند و در پرتو شرایط انقلابی ید واحد بودند. افق‌هایشان رنگی یگانه داشت و به ریسمانی واحد چنگ زده بودند. نه این که تمایز و تفاوتی نبود بلکه چون هدف یکی بود و دشمن هم یکی، هم‌دیگر را تحمل می‌کردند.

بعد از پیروزی انقلاب، شاه رفت و امام آمد. دیو رفت و فرشته درآمد. شرایط سخت می‌نمود، اما همه چیز زیبا بود. همه چیز با روح و با معنی بود. کماکان همگی "خودی" تعریف می‌شدند. "دگر" داخلی حذف، اما دگر خارجی تکثیر شده بودند. همه چیز در جهت وفاق و همدلی بیشتر آنان عمل می‌کرد: گروهک‌های داخلی، ترورها، محاصره‌ی اقتصادی، شیطان بزرگ، جنگ و ... عصبیت‌ها هنوز فروکش نکرده بود. انقلاب تبدیل به نظام نشده بود. بعضی از انقلابیون کماکان از خود غافل و به دیگران می‌اندیشیدند. زیرا اساساً خود و خودی را ایدئولوژیک تعریف کرده و مرزهای صوری و قراردادی را درنور دیده بودند. در اندیشه‌ی رهایی دیگران می‌سوختند و می‌گداختند و لحظه‌ی آرام و قرار نداشتند.

سیاست را اخلاقی تعریف کرده بودند و رفتار سیاسی را در کادر ضابطه‌های نانوشته اما منطبق بر "نظام‌های صدقی" مسلط بر جامعه جاری ساخته بودند. به قدرت، منزلت و شأنی ابزاری بیش ارزانی نکرده بودند و دنیا و مافیها را به پشیزی نخریده بودند. نسبت به مردمشان گفت‌مانی شفاف داشتند و آنان را به مثابه‌ی متولیان اصلی انقلاب و رهبران خود می‌پنداشتند.

اما بعد از جنگ اندک اندک به تماشاگران فیلمی تبدیل شدند که نه در کارگردانی آن و نه در نویسندگی سناریوی آن و نه حتی در تعیین موزیک متن و هنرپیشه‌های آن چندان سهم و نقشی نداشتند. تنها واکنش آنها این بود که عده‌ی بی‌آنان در پاره‌ی از صحنه‌های فیلم دچار شعف و خرسندی گردیده و عده‌ی دیگرشان از همان صحنه‌ها رنج می‌بردند و آه و فغان سر می‌کشیدند. بعد از اتمام فیلم همگی با پیشا فرض و پیشا فهم‌های مشخص و سترون به تحلیل و نقد آن پرداخته و به بازگویی و بازنویسی نتایجی که از قبل از دیدن فیلم گرفته بودند، می‌پرداختند. نگرش‌های متفاوتشان مجال تحمل نمی‌یافتند و جز انشقاق بیشتر ره‌آوردی دگر

را به ارمغان نمی‌آوردند. از تولید و بازتولید فرآورده‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای جامعه بازمانده بودند و هم و غم خود را مصروف خنثی کردن تلاش‌های یک‌دیگر کرده بودند. دگر و امپریالیسم خود را درونی تصویر و هویت، مواضع و مرزهای خود را در مقابل و مقابله با یک‌دیگر تعریف کردند. اندیشه‌ی خود را در چارچوب‌های تنگ و باریک جناحی محصور نموده و از منظر یک جهان‌بینی سیاه و سفید به وقایع، حوادث و پدیده‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... جامعه‌شان نگرسته و به تحلیل آنان آن‌گونه که دوست می‌داشتند و آن‌گونه که دیواره‌های این حصار، مجاز می‌شمردند، نشستند. واقعیت‌ها، حقایق، ولایت، مردم، انقلاب، ارزش، مصلحت، نظام، تهدید، دگر، خودی و ... را تعریف گفتمانی کردند و هرکدام گفتمان خود را بر منزلتی رفیع و استعلایی نشانده‌اند. سپس مدعی جهان‌شمولی و "حقیقت‌محوری" آن شدند. جای تردید نبود که هر کس در مدار گفتمان آنان قرار می‌گرفت، در طریقت ثواب و صواب گام نهاده و هر آن کس را که داعیه‌ی طریقی دیگر بود جز مذلت و گمراهی سرنوشتی دیگر نبود.

در چنین شرایطی، امنیت نیز جز در سایه‌ی شبیه‌سازی و یا حذف و طرد "غیر" معنا نمی‌یافت. "جامعه‌ی امن" به جامعه‌ی یک دست، بدون مخالفت و مقاومت و بدون دگراندیشان مزاحم، دلالت می‌داد. هیچ تلاش مؤثری برای ایجاد انگیزش‌های مشارکت‌جویانه در اپوزسیون صورت نمی‌گرفت و رادیکالیزه کردن "دگر" به طور روزافزونی به یک منطبق بدیهی و طبیعی امنیتی تبدیل می‌شود.

دوم خرداد آمد. چهره‌ی زیرین دگرگونی‌ها و دگردیسی‌هایی که در طول این سالیان فترت، بی‌خبری و به خود مشغولی بر جامعه رفته بود، آشکار شد. دوم خرداد خبر از یک چرخش ژرف در حیات سیاسی - اجتماعی یک ملت می‌داد. چرخشی که از یک سو ایرانی را به بازیگری مجدد و فعال در صحنه‌ی اجتماعی - فرهنگی جامعه‌شان فرا می‌خواند و از طرف دیگر انفعالی و نازایی این دوران را به زمختی به رخشان می‌کشید.

دوم خرداد "فرجام" و آغاز "تحولی و اسازانه"^۱ در جامعه‌ی ما بود. با وجود محفوظ ماندن قداست ثقل‌های نظام در فرآیند این تغییر و تحول، دقایق و عناصر سازنده و پردازنده‌ی ساخت و ساحت جامعه، موضوع قرائتی متفاوت قرار گرفته و گفتمانی نوین در عرصه‌ی سیاست، اجتماع و فرهنگ را شکل داد. بنابراین، حرکت و اسازانه‌ی^۲ دوم خرداد صرفاً همجهمی شالوده شکن و سامان برانداز نبود، بلکه نوعی بازسازی بود که مصالح و تار و پود عمارت جدید خود را نه از برون که از درون جست. و اسازی جامعه را با قرائتی متفاوت از آن قرین کرد. اما نه آن قرائتی که بداعتش خبر از یک گسست رادیکال بدهد. جنبش و اسازی دوم خرداد جنبش وارد کردن حاشیه در متن (به مثابه‌ی مکمل آن) بود. سیاست توجه به "نادیده انگاشته‌گان" و "طرد شدگان" بود. لذا خیل مریدانش "دگر" تعریف شدگان جامعه شدند. آنانی که مورد بی‌مهری و بی‌عنایتی واقع شده بودند و در سپهر اندیشه و احساس برنامه ریزان زمانه، جایی نداشتند.

دوران بعد از جنگ از یک سو، بستری مهیا برای شکل‌گیری حرکتی و اسازانه در قاعده‌ی هرم جامعه شد و از طرف دیگر، مجال و افقی برای ارایه‌ی قرائت‌های گونه‌گون و اندیشیدن درباره‌ی انشایی متفاوت از متن جامعه و مناسبات آن، فراروی بازیگران رسمی و غیررسمی و آشکار و پنهان گشود. آنچه در قاعده‌ی جامعه‌ی جوان ما می‌گذشت، نشان از گسترش و تعمیق نوعی آگاهی و شعور اجتماعی و فرهنگ سیاسی داشت که تبلور محسوس خود را توأمأ در چهره‌ی خاص از قدرت و در سیمای نوعی مقاومت در برابر شکلی خاص از قدرت، یافت. این چهره‌ی خاص از قدرت، چهره‌ی چهارم قدرت بود. چهره‌ی بی‌که میشل فوکو به تئوریزه کردن ابعاد و فن‌آوری‌های اعمال آن پرداخت. از منظر فوکو این چهره از قدرت لزوماً آشکار، فیزیکی، متمرکز و قابل سنجش نیست. با عاملیت و علیت قرین نیست. نوعی

۱. سازه زدایی و سازه پردازی هر دو درآحاد تعریفی این مفهوم کنار هم نشسته‌اند. در هر فرض، و اسازی نوعی ساخت شکنی است که طی فرآیند آن مناسبات روابط و گفتمان‌های کلام محور و مبتنی بر دوانگاری و سلسله مراتب متضاد فرو می‌پاشند.

2. Deconstructive.

کالا و یا مالکیت نیست. بلکه نوعی از قدرت است که در ابدان تجلی می‌یابد. در همه چیز و همه جا هست. بیشتر از پایین می‌جوشد تا از بالا، سلاحش نه سخت افزار نظامی که نرم افزار فکری است. (نگاه کنید به بحث قدرت و امنیت).

این همان چهره‌ی قدرتی بود که قبلاً در فرآیند انقلاب نقش بازی کرده، چهره‌ی نخست قدرت را مقهور و مجذوب خود نموده و انقلاب را به پیروزی رسانده بود. از این منظر، دوم خرداد بازگشتی به دوران انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بود. تلاشی برای انشای دوباره‌ی گفتمان فراگیر انقلاب اسلامی در ظرف زمانه‌ی خود بود. در فرآیند آن فن‌آوری‌های اعمال چهره‌ی نوین قدرت باز-تولید شده و هویت‌های متمایز تشکیل "سلسله‌ی سازواره"^۱ دادند. به بیانی دیگر، دوم خرداد بازگشت به دورانی بود که رسالت پیشتازی را برعهده‌ی نسل جوان نهاده بودند و همه‌ی مردم از هر قشر و دسته و گروهی و با هر قومیت و فرهنگ و مذهبی رهرو راهش شده بودند. همگی در تعریف "دگر" خود اتفاق داشتند و در پی یک پرچمدار قافله روان بودند و همه‌ی آمال و آرزوهای خود را در سپهر این رود روان محقق می‌دیدند و در مسیرش به جمع‌آوری خار و خاشاک مشغول بودند.

در عین حال چنین حرکتی، مقاومتی بود در مقابل قدرتی که از گفتمان‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تمامت‌گرا و تک‌گفتار ساطع می‌شد. نوعی مقاومت در برابر قرائتی خاص از جامعه و مناسبات آن، قرائتی که امتیاز انحصاری نویسندگی متن جامعه را در اختیار گروهی خاص قرار داده بود که درآمدش چیزی جز یک فرا-متن یا حاشیه‌ی فراخ و حاشیه‌نشینانی فراوان نبود. در حریم آن بسیاری احساس "خودی" بودن نمی‌کردند. در عرصه‌ی منزل و مأمنی برای خود نمی‌شناختند. در سپهر گفتمان‌ش بازتابی از نیازها و تمایلات خود نمی‌دیدند و درآمدزاهایش پاسخی برای سؤال‌های زمانه‌ی خود نمی‌یافتند. در پشت و روی جلدش "نه" یی بزرگ نقش بسته بود. نه کس را یارای ورودی نقادانه به آن و نه خروجی آزادانه از آن.

1. Chain of Equivalencies.

به این سان، سلسله‌یی از هویت‌های متمایز^۱ شکل گرفت. سلسله‌یی که حلقه‌های اتصال خود را در درونی‌ترین (باور و اعتقاد به ثقل‌های ارزشی نظام) و بیرونی‌ترین (پذیرش نظام موجود به عنوان قابل تحمل‌ترین بدیل ممکن) لایه‌های نظام جست و جو می‌کرد. آنچه به مثابه‌ی ریسمانی در این پراکندگی و کثرت، انتظام و وحدتی ایجاد کرد، گفتن‌های فراگیر و هژمونیک خاتمی بود. تار و پود گفتن‌های خاتمی آمیخته‌یی از عناصر و دقایق بدیع (و از منظری بی‌بدیل) و قدیم بود. در قرائت او از اجتماع، رابطه‌یی همنشینی و نه جانشینی میان "سنت" و "مدرن"، "جامعه‌ی مدنی" و "جامعه‌ی ولایی"، "جوان" و "پیر"، "زن" و "مرد"، "خودی" و "دیگری"، "قانون" و "شریعت"، "نیاز" و "ارزش"، "مشروطیت" و "جمهوریت"، "تئوکراسی" و "دموکراسی" و ... برقرار گشته و ثقل‌های جامعه و نظام در منزلت خود محفوظ ماندند.

هم‌چون گفتن‌های امام که به این سبب توانست در میان سایر گفتن‌ها منزلتی استعلایی کسب نماید که از یک طرف بازتاب دهنده‌ی تمامی عناصر مترقی و انقلابی سایر گفتن‌ها بود و از سوی دیگر، دقایقی فراسوی نظام اندیشگی، سایر گروه‌ها را در خود انعکاس داده بود و نیز افزون بر این دو، هم‌خوانی کاملی با نظام صدقی مسلط بر جامعه داشت. گفتن‌های خاتمی نیز سایه بانی برای گردآمدن تمامی رهروان پای نهاده در این راه گشت.

بی‌تردید نمی‌توان در فضای غلیظ سیاسی به "جنبش‌های سازانه‌ی خنثی" اندیشید. نمی‌توان انتظار داشت که کارگزاران و عاملین تغییر و مهندسی نوین جامعه در افق خود، متنی فاقد "مرکزیت"، "سلسله مراتب" و "حاشیه" را ترسیم کنند. اساساً آنچه به یک چالش سیاسی، روح و معنا می‌بخشد و انگیزه و انگیزه‌ی بازیگران در صحنه می‌شود، کسب قدرت (صرف‌نظر از چگونگی تعریف آن) است. از این منظر، چهره‌ی زیرین و درآمد نهایی هر جنبش‌های سازانه‌یی می‌تواند دقیقاً شکل‌گیری همان منطقی باشد که این جنبش، شالوده و ساخت آن را هدف قرار داده است. واضح‌تر بگوییم، تا زمانی که در عرصه‌ی سیاسی "خودی"

1. Chain of Differences.

و "دیگری" و منطق دو انگاری وجود نداشته باشد، چالشی شکل نخواهد گرفت. چون "الف" هویت و گفتمانی متمایز از "ب" و یا برتر از او دارد (و بالعکس) مورد اقبال قرار می‌گیرد. چون "الف" دگر "ب" تعریف شده است، انتخاب اول می‌شود. چون "الف" رنگی متفاوت از "ب" دارد مورد پسند است. در یک کلام هر آنچه نشان از "ب" نداشته باشد، رایحه‌ی دل‌انگیز و روح‌افزاست.

حرکت و اساسانه‌ی دوم خرداد در سطح قرائت و تقریر متن جامعه محصور نماند و دامنه‌ی فراگیری خود را به سایر گفتمان‌های سیاسی نیز تسری داد. شاید به این اعتبار بتوان مرحله‌ی دوم و یا آغاز دیگری برای این جنبش تصویر کرد. بعد از پیروزی آقای خاتمی، گفتمان انتخاباتی وی به تدریج ره‌نهادینه شدن پیمود. روح جدیدی به کالبد نیمه جان فعالیت‌ها و رقابت‌های سیاسی دمید و شادابی دوران جوانی را به جامعه‌ی جوان ما بازگرداند. در چنین شرایطی تمامی گفتمان‌های سخت پای درون و برون نظام، دستخوش تغییر و دگرگونی (با ضریب شدت و عمق متفاوت) قرار گرفتند.

در درون، چه آنانی که پیروزی خاتمی را به ناآگاهی اکثریت جامعه زده بودند و چه آنانی که ثقل او را در وزن انتشار و گروه‌های رپ و غرب زده‌یی که در کاروان او گرد آمده بودند، جست‌وجو می‌کردند و چه کسانی که موفقیت انتخاباتی وی را نتیجه‌ی "جنگ روانی" برتر و بهره بردن غیر اخلاقی از ابزار سیاسی می‌دانستند، با وجود شکل دادن مقاومت‌هایی در مقابل قدرت تازه تولد یافته، نتوانستند خود را از گزند تأثیر گفتمان دوم خرداد برهانند. پاره‌یی به سیاق پوزش طلبان مدعی تمامی دقایق نوین و جامعه پسند مانیفست این جنبش شدند و عده‌یی دیگر به روال فرصت طلبان تلاش کردند که مدلول‌های گفتمانی خود را در کنار دال‌های به عاریت گرفته بنشانند و البته بعض دیگر هم تلاش خود را مصروف تخریب و تحریف نظام اندیشگی جدید کردند.

گروه‌های اپوزیسیون نیز اعم از آنانی که ره استحاله‌ی نظام را پیشه‌ی خود ساخته و معتقد بودند که همه‌ی بنیادهای عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی نظام را باید مورد یک تهاجم فرهنگی گسترده قرار داد و به آثار آتشین وانگیزاننده‌یی که تارهای وجود هزارها و بلکه

میلیون‌ها انسان را بلرزاند و به طغیان شوریدن فراخواند، امید داشتند (۱۸) تا گروه‌هایی که اسقاط قهرآمیز نظام را در دستور کار تشکیلاتی خود قرار داده و جانشینی خویش را انتظار داشتند و هم‌چنین آنانی که به مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز و پارلمانتاریستی می‌اندیشیدند را در معرض این موج سازه شکن قرار داد.

تحقیقاً (همان‌گونه که سطور فوق‌گویای آن است) بعد از دوم خرداد جامعه‌ی ایرانی با محیط امنیتی کاملاً متفاوتی (دست کم در پاره‌یی عرصه‌ها) در مقایسه با دوران پیشین مواجه شده است. "دگر" خارجی عمدتاً به هدف استحاله‌ی نظام، بهره جستن از چهره‌ی سوم و چهارم قدرت را در دستور کار خود قرار داده و "دگر" داخلی نیز بر مشی و منش مبارزاتی جنبش‌های اجتماعی جدید^۱ تأکید می‌ورزد. بسیاری از دشمنان بیرونی در جرگه‌ی دوستان درآمده‌اند. سیاست تشنج‌زدایی در دستور کار قرار داده و بر دوستی با اعراب و اروپایی‌ها اصرار می‌ورزیم. در بعد داخلی نیز به رغم فایق آمدن بر بسیاری از مشکلات سیاسی-اجتماعی، ناظر ظهور و بروز چهره‌های نوینی از آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدها هستیم. کارکرد تولید و بازتولید فرهنگی و ارزشی، نظام را با کاستی‌ها و نارسایی‌های جدی مواجه کرده است. جامعه‌ی جوان ما در حال یک نوع دگردیسی بطنی است. مواضع جناح‌های سیاسی شفاف‌تر شده و سطح پایین تحمل سیاسی موجب افزایش چالش‌های سیاسی، خارج از قواعد مشخص بازی شده است. جریان‌ها و سازمان‌های گونه‌گونی با اهداف مختلف رویدن گرفته‌اند و منزلت و شأن بازیگری سیاسی-اجتماعی را برای خود طلب می‌کنند. رسانه‌های بسیار متنوعی دست‌اندرکار در انداختن طرحی نو شده‌اند. قرائت‌های گوناگون از مذهب، جامعه و حکومت، مجالی بیشتر برای طرح و نقد یافته‌اند. امنیت اقتصادی بیش از همیشه ذهن مردم را به خود مشغول کرده و بر روان‌شناسی فردی و اجتماعی ما تاثیر گذارده است. علاوه بر شرایط فوق‌عواملی دیگر، دست‌اندرکار ایجاد فضایی کدر پیش‌روی نخبگان تصمیم‌ساز جدید و به خصوص شخص آقای خاتمی شدند. موثرترین این عوامل را می‌توان

1. New Social Movements.

در موارد زیر خلاصه کرد:

۱) محیط کدر تصمیم سازی: اگرچه روح حاکم بر محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در دهه‌ی نخست انقلاب به دلایلی چند از جمله: فضای غلیظ انقلابی و ایدئولوژیک، فشرده‌گی بیشتر صفوف، رهبری فرهمند (کارزماتیک) امام، تهدیدهای جدی درون و برون، عدم مجالی مناسب برای بروز و ظهور خطوط و مواضع مختلف سیاسی- اجتماعی و... نسبتاً شفاف و یک دست بود. اما در دهه‌ی دوم، به ویژه با پایان یافتن جنگ و رحلت امام، روند فزاینده‌ی بی‌را در چند سویه و کدر شدن محیط کلی حاکم بر جامعه شاهد هستیم. چنین محیطی مقتضیات خود را بر ذهنیت، اندیشه و رفتار نخبگان تصمیم ساز نظام تحمیل کرد و امکان ارزیابی تعریف و ترسیم راهبردهای امنیتی را با مشکلی جدی مواجه ساخت.

۲) تلون و تعدد گفتمانی: مشی و منش‌های گوناگون سیاسی از یک سو و قرائت‌های متفاوت و گاه متضاد از اسلام، همراه با برداشت‌ها و تعاریف مختلف از تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های نظام از طرف دیگر، موجب شکل‌گیری گفتمان‌های امنیتی بسیار متنوع و متعددی شدند که عمدتاً در چارچوب‌های تنگ و باریک جناحی- سیاسی و یا تخصصی- حرفه‌یی گرفتار آمده بودند.^۱ در بستر این خرده گفتمان‌های سیادت جو و فرا نما هر آنچه با صفت ملی هم‌نشین بود به سطح جناحی تقلیل و تخفیف داده شد و بالعکس. هر جناحی امنیت خویش را بر زینت "ملی" بودن و زیور "اسلامی" بودن مزین کرد و بر آموزه‌ی امنیتی‌اش جامه‌یی از تقدس پوشاند و ناخودی اندیشان را به عذاب‌ی علیم هم در این دنیا و هم در آخرت هشدار داد.

۳) دو یا چند هسته‌یی (اوربیتالی) بودن مرکزیت ثقل گفتمان امنیتی: پاره‌یی از گفتمان‌های امنیتی اساساً مبتنی بر یک مرکز ثقل هستند. چنان‌چه منافع و اهداف حیاتی دیگری وجود داشته باشد (که معمولاً وجود دارد) در لایه‌های بیرونی تر نسبت به مرکز تعریف می‌شوند و نه در کنار آن. در این حالت تدوین رهیافت‌ها و راهبردهای امنیتی بسیار سهل انجام می‌گیرد.

۱. بی‌تردید، عدم توفیق لازم و کافی شورای امنیت در تمرکز نظرها و تصمیم‌گیری‌ها نیز در افزایش دامنه‌ی این تلون و تعدد بی‌تأثیر نبوده است.

مرکزیت ثقل گفتمان امنیتی ما، در محدودترین شکل آن، توسط دو مقوله‌ی (هسته) ناهمخوان و غیر تعریف شده نسبت به هم اشغال شدند. سعی کردیم ایده‌آل‌های محور و واقع نگر (بدون روشن کردن نقاط افتراق و اشتراک این دو) به وجود بیاوریم. تشخیص "مصلحت"‌های نظام که اساساً در هنگامه‌ی تقابل و تلاطم این دو رخ نموده بود نیز در کادر ضابطه‌ی مشخص و تعریف شده جاری نشد. لذا بنا بر اقتضای زمانه و تجویزهای مشی و منشی خود آگاه ثقل گفتمان امنیتی را متوجه بعد نخست کردیم و گاه به توجیه "اصل" بودن بعد دوم پرداختیم. فرهنگ سیاسی - دیجیتالی (صفر و صد) موجود نیز در این آشفتگی اندیشه و نظری تأثیر نبود. پاره‌ی از ما به پیروی محض از تئوری "مرد خردمند" و تئوری "بازی‌ها" در حل مشکلات امنیتی خود روی آوردیم و عده‌ی دیگر تئوری حصارکشی را (به دور خود و ارزش‌هایمان، البته آن‌گونه که در قرائت ما معنا می‌یافتند) در دستور کار خود قرار دادیم. برخی نیز تنها راه‌هایی از تهدیدهای زمانه را در انداختن طرح بازدارندگی (از رهگذر اتحاد و ائتلاف‌های امنیتی با سایر دولت‌ها) جست‌وجو کردند.

۴) عدم تعیین و تعریف دقیق دقایق و عناصر شکل دهنده‌ی گفتمان امنیتی: بعد از گذشت نزدیک به دو دهه از حیات نظام، هنوز سویه‌های راهبردی امنیت ملی (بسط محوری، حفظ محوری، رشد محوری و یا ترکیبی از آنان) برکسی روشن نیست. اضافه بر این مشخص نیست که می‌باید از کدامین منظر (سخت افزاری، نرم افزاری، پلورالیستی و...) به امنیت ملی نگریست و جامعه‌ی "امن" را بر مبنای آن طراحی کرد. کماکان تکلیف‌مان را با دولت‌های غیرمردمی و جنبش‌های مردمی مشخص نکرده‌ایم. کماکان نقش و جایگاه دولت و ملت‌ها، مسلمانان و غیرمسلمانان، همسایگان و غیرهمسایگان، شمالی‌ها و جنوبی‌ها، جهان اولی‌ها و جهان سومی‌ها در سپهر گفتمان امنیتی ما مشخص نیست.

۵) فقدان ملاک‌ها و معیارهای مشخص و باثبات (نسبی) برای تعریف "خودی" و "دیگری" امنیتی: چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی، تاکنون نتوانسته‌ایم ملاک و معیار مشخص و شایسته‌ی برای تشخیص دوستان و دشمنان خود بیندیشیم. به ویژه در شرایط فعلی که بسیاری از ما امپریالیسم خود را اساساً درونی تعریف کرده‌ایم و دگر خود را در چهره‌ی یاران

سالیان انقلاب و جنگ، جست‌وجو می‌کنیم. در عرصه‌ی خارجی نیز خط قرمزها، گاه بسیار ضخیم و سترگ و گاه بسیار ظریف و متلونند. حتی زمانی خط قرمزهای ما به خطوط نارنجی، زرد و سفید تبدیل می‌شوند و مرز و ممیزه‌ی بین خودی و دیگری را گم می‌کنیم.

۶) فقدان تحلیل مشخص از اوضاع مشخص: ذهن فلسفی و غیرحرفه‌یی اکثر نخبگان تصمیم‌ساز امنیتی کشور، معمولاً احتیاجی به در دست داشتن داده^۱ و پردازش علمی آنان برای تحلیل حوادث اتفاقیه و یا پیش‌بینی و تخمین روند امور ندارند. هنر ما در آن است که نسبت به همه‌ی فعل و انفعالات ملی، منطقه‌یی و بین‌المللی آگاهییم و برای تحلیل آنها اساساً احتیاجی به خبر پرورش یافته (اطلاعات) نداریم. بهره جستن از عقول منفصل را نیز چندان جایز نمی‌شماریم. کنش‌ها و واکنش‌های ما عمدتاً آغازی در پایان‌ها دارند: زمانی که حوادث رخ داده‌اند و بحران‌ها حادث شده‌اند. فقدان اطلاعات و تحلیل مشخص، شرایط "عدم امکان تصمیم"^۲ در عرصه‌های مختلف را به همراه داشته و یک نوع ناکارکردگرایسی سیستمی را موجب گشته است.

۷) تصویر و طراحی دیواره‌یی شیشه‌یی و شکننده برای جامعه‌ی امن خود: سیستم امنیتی ما فاقد دیواره و لایه‌های ضربه‌گیر لازم است. دیواره‌ی شیشه‌یی نظام هر صدا، نوشته، گفتار، تصویر، رفتار و اندیشه‌ی مخالف را به شدت انعکاس می‌دهد. در چنین فضایی همه چیز می‌تواند آسیب‌رسان و تهدید تعریف شود، همه کس می‌تواند دگر ما تصویر شود. به دیگر سخن همه چیز و همه کس ما را آزار می‌دهد و در پس هر آنچه به ذائقه‌ی ما خوش نیاید و نتوانیم آن را هضم کنیم، دست توطئه‌گری را نهان می‌بینیم. معمولاً در چنین سیستم‌هایی استعداد بالقوه و بالفعل تبدیل "خودی" به "دیگری"، تبدیل اپوزسیون "محافظه‌کار" به اپوزسیون "رادیکال"، تبدیل جریان‌های فردی، فرهنگی و آشکار به جریان‌های جمعی، سیاسی و پنهان بسیار بالایی نهفته است.

چنین شرایطی ضرورت طراحی یک "جامعه‌ی امن" بر پایانه‌های روابط و مناسبات سازواره و تعریف و تحدید شده میان ارزش‌ها، ایده‌آل‌ها و "واقعیت‌ها"، "منافع" و "مصالح"،

1. Data.

2. non-dicision.

“درون و برون”، “خودی و دیگری”، “فرد و اجتماع”، “مردم و دولت”، “فرهنگ و اقتصاد”، “مذهب و سیاست”، “اهداف و قدرت” و ... بیش از همیشه در سپهر اندیشه و تدبیر نخبگان و دولتمردان نشانند. خاتمی تردیدی نداشت که در محیط و شرایط برآمده از دوم خرداد، امنیت کماکان رفیع‌ترین ارزش ملی جامعه محسوب می‌شود. اگرچه از منظر وی اهداف و کارکردهای جامعه‌ی سیاسی، گوناگون و متعدد است اما در درونی‌ترین لایه‌ها وظیفه‌ی نظام اجتماعی، محافظت از افراد خویش است و امنیت افراد باید تضمین شود. به نظر می‌رسد که خاتمی سعی دارد گامی پیش‌تر نهاده و در سطحی رفیع‌تر، جامعه‌ی سیاسی را چارچوبی تعریف کند که به زندگی افرادش معنی و اعتبار می‌بخشد. چنین نگرش و رویکردی به او اجازه می‌دهد که (۱) از تهدیدهای زمانه‌ی خود درک و فهمی واقعی‌تر به دست دهد؛ (۲) از امنیت تعریفی همه‌سو نگر (ناظر بر تمامی مؤلفه‌های قدرت) پیشنهاد نماید؛ (۳) از منظری نرم‌افزاری به سیاست، قدرت و امنیت جامعه بنگرد؛ (۴) امنیت را در گرو تعالی فرهنگی و تکثر و تحمل اجتماعی قرار دهد؛ (۵) در نقل‌گفتن خود “واقعیت‌ها” را در کنار “ارزش‌ها” بنشانند؛ (۶) فضای حیاتی (از رهگذر تشنج زدایی) و آستانه‌ی امنیت ملی (با طرح جامعه‌ی مدنی در سطح ملی و جهانی و نیز طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها) را فراخ‌تر نماید؛ (۷) تعریف “خودی” و “دیگری” را در گرو قوانین موضوعه و مدون قرار دهد؛ (۸) قدرت اقناعی را جایگزین خشونت، حذف و طرد می‌کند؛ (۹) ظرفیت و استعداد کنش و واکنش‌های سیاسی - امنیتی نظام را افزایش می‌دهد؛ (۱۰) اخلاق تفاهمی و تحمل را گسترش و تعمیق می‌دهد؛ (۱۱) نهادپذیری، قانون‌مداری و فرهنگ سیاسی تعادل را به مثابه‌ی دقایق اصلی گفتن‌ها خود تعریف می‌کند. (۱۲) پروژه‌ی اعتماد‌سازی و جلب حمایت و مشارکت نیروها و اقشار مختلف اجتماعی نسبت به اهداف دولت، از رهگذر بهره‌گیری غیرملموس نیروهای اپوزسیون به عنوان لایه‌ی حایل میان نظام سیاسی و گروه‌های سیاسی - اجتماعی در دستور کار قرار می‌دهد و (۱۳) امنیت جامعه را در سیمای مصونیت و آزادی و نه محدودیت و تک‌صدایی آن به تصویر بکشد. (۲۲)

اجازه بدهید تأمل افزون‌تر بر محورهای فوق را به مجال و مقال دیگر موکول نمایم.

کتاب‌شناسی

1. Booth Ken, "War, Security Environment Working Group, The Future Security Environment"

(Washington, DC.: The Pentagon, 1988).

۲. همایش مدیران وزارت اطلاعات، ششم خرداد ۱۳۷۸.

۳. همان.

۴. خاتمی معتقد است: "سنی عوامل وحدت بخش و تنگ‌تر بودن دامنه‌ی وفاق اجتماع نسبت به این عوامل خود از عوامل مهم آسیب‌رسان به امنیت است. از جمله شرایط پایداری امنیت این است که آن عامل وحدت بخش و انسجام بخش خود انعطاف پذیر باشد والا به صورت طبیعی در جامعه تحول رخ می‌هد، در روزگار ما تحول به شدت سریع‌تر و عظیم‌تر است یعنی انتقال مسایل از جوامع به جوامع دیگر و عوض شدن نیازها و پرسش‌های جامعه و سرعت این تغییرها واقعاً شگفت‌انگیز است. به همان سرعت کارآیی موج در زمان ماست که می‌دانید موج چه کار می‌کند. در عرصه‌ی علم، در عرصه‌ی ارتباطات، در عرصه‌ی جنگ و در عرصه‌های مختلف. در صحنه‌ی اجتماعی هم این تحولات به همان سرعت انتقال موج با توجه به ارتباطات به هم پیوستگی دنیا وجود دارد جامعه در معرض تحولات طبیعی، اجتماعی و تاریخی است. عوامل وحدت‌بخش اگر انعطاف پذیری نسبت به این تحولات نداشته باشند، جامعه دچار تضاد می‌شود یعنی آن مبانی پایه‌ی وحدت و انسجام یک جاست و تحولات چیزهای دیگری را می‌طلبد و نمی‌تواند پاسخگوی این مسأله باشد و این تضاد ویرانگر است، همان.

۵. نگاه کنید به مباحث میشل فوکو در این زمینه. (خصوصاً کتاب "قدرت/دانش" وی).

6. "See: Barry Buzan, People, States, and Fear: The National Security Problem in International

Relations (UK: Wheatsheaf Books, 1983).

۷. نگاه کنید به: تاجیک محمدرضا، مدخلی بر مفاهیم و دکترین‌های امنیت ملی، و نیز حجاریان سمید، تحول

مفهوم امنیت در جمهوری اسلامی، توسعه و امنیت عمومی (جلد ۱ و ۲)، معاونت امنیتی و انتظامی

وزارت کشور، اسفند ۱۳۵۷.

8. Feyerabend Paul, Against Method: Outline of an Anarchistic Theory (London: NLB, 1975).

9. Dant Tim, Knowledge, Ideology and Discourse (London: Routledge, 1991), p. 232.
10. e.g. see: Lyotard Jean-Francois, The Postmodern Condition: A Report on Knowledge,
Trans, by Geoff Bennington and Brian Massumi (UK: Manchester University Press, 1986).
۱۱. کالینز جان ام. استراتژی بزرگ، کورش بایندر، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران. ۱۳۷۰.
۱۲. از نمایشنامه‌ی Lysistrata اثر آریستوفانس.
۱۳. ماندل رابرت، چهره‌ی متغیر امنیت ملی، ترجمه‌ی پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی (تهران: انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی ۱۳۷۷)، ص ۲۱.
14. See: Katzenstein Peter J.(ed.), The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics (New York: Columbia University Press, 1996).
۱۵. نگاه کنید به تعریف دیوید ایستون از "سیاست" در کتاب.
Easton D., The political system , (New York, Knopf, 1953)
۱۶. ماندل رابرت، همان، ص ص ۹۱-۹۲.
۱۷. همان، ص ص ۱۸-۱۶.
۱۸. نگاه کنید به نشریه‌ی آرش، شماره‌های ۴۰-۳۹- خرداد ۱۳۷۳ (این نشریه در خارج از کشور چاپ می‌شود).
۱۹. تثبیت نظام یعنی نهادینه کردن پایه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی ما در چارچوب و بر اصل و پایه‌ی قانون اساسی است (خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد)، ۱۳۷۷.
۲۰. بیایم یک بار از منظر فرهنگ و معنویت و اندیشه به سیاست و زندگی انسان نگاه کنیم، بیایم به آزادی سیاست از سلطه‌ی زور بیندیشیم تا در سایه‌ی آن انسان را آزاد کنیم. بیایم کاری کنیم تا سیاستمداران ما، خردمندان و فرهنگ دوستان و آزادیخواهان باشند. بیایم طرحی نو در افکنیم و بر پایه‌ی علم و دین و معنویت و فرهنگ، بشر را به هم‌زیستی، تسامح و احترام متقابل به یک دیگر فرا خوانیم. (خاتمی، سخنرانی در مراسم افتتاح یازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۷).
- جوهر اقتدار هر قومی آرمان و عزت طلبی و خودباوری او نسبت به این آرمان و عزت طلبی و استقلال

خواهی است. (سخنرانی در مراسم روز ارتش، ۲۹ فروردین ۱۳۷۷).

۲۱. دولت که از طرف ملت برگزیده شده است تا قانون را در جامعه پیاده کند، آزادی را نهادینه کند و جامعه را به سوی پیشرفت ببرد، باید به نمایندگی این ملت پیشنهاد حوصله و تحمل داشته باشد. بنده معتقد نیستم که یک دولت مقتدر دولتی است که مخالف خود را سرکوب می‌کند، بلکه دولت مقتدر دولتی است که این ظرفیت را دارد که انتقاد را با آغوش باز و به نمایندگی از جامعه تحمل کند تا جامعه‌ی ما در عرصه‌ی قانون‌گرایی و آزادی، ان شاء الله، به تعادل و ثبات لازم برسد (سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۲ خرداد ۱۳۷۷).

۲۲. اختلاف نظر، دشمنی و توطئه هست، اما این حرکت (دوم خرداد) یکی از مهم‌ترین آثارش ایجاد مصونیت یا کم کردن آسیب پذیری به خصوص نسل جوان ما از این که تحت تأثیر مخالفان نظام یا دشمنان خارجی قرار بگیرند، است. خیال می‌کنیم که اگر ما نگذاشتیم جوانمان به صحنه بیاید و دایم بر سرش زدیم ولو برای مدتی هم صدایش ساکت بود، جامعه امنیت دارد؟ جوان ما و مرد و زن ما وقتی احساس کرد که در این نظام حرمت دارد، ولو این که حرف او هم به کرسی نمی‌نشیند، این دیگر به سادگی تحت تأثیر دگراندیشی و مخالفت قرار نمی‌گیرد... (خاتمی، سخنرانی در جلسه‌ی شورای اداری استان سیستان و بلوچستان، اول اردیبهشت ۱۳۷۷).

من به صراحت این اعتقاد خود را بگویم که سرنوشت و وجهه‌ی اجتماعی دین امروز و فردا در گرو این است که ما دین را به گونه‌ی بی‌بنیم که با آزادی سازگار باشد. شما به تاریخ بشر مراجعه کنید خواهید دید که هر چه با آزادی مقابله شده، لطمه دیده است حتی فضیلت‌های انسانی. دین اگر در مقابل آزادی قرار گرفته و عدالت در مقابل آزادی قرار گرفته لطمه خورده است. ساختن و توسعه اگر در مقابل آزادی قرار گرفته لطمه خورده است. (خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۲ خرداد ۱۳۷۷).